Researches of Quran and Hadith Sciences
Vol. 22, No. 1 – serial 65, Spring 2025
EISSN:2476-616X

An Explanation of Al-Asqalani's Methods in Lisān al-Mīzān for Refuting and Critiquing Al-Dhahabi's Narrations in Mīzān al-Iʿtidāl

Mehdi Azarifard[1] **Hamidreza Fahimitabar**[2]
Hossein Sattar[3] **Mohammad Hassan Saneipur**[4]

1.Ph.D. Candidate in Quranic and Hadith Studies, University of Kashan, Kashan, Iran (m.azarifard@grad.kashanu.ac.ir)
2.Associate Professor, Department of Quranic and Hadith Studies, University of Kashan, Kashan, Iran. (Corresponding Author) fahimitabar@kashanu.ac.ir
3.Assistant Professor, Department of Quranic and Hadith Studies, University of Kashan, Kashan, Iran. sattar@kashanu.ac.ir
4. Associate Professor, Department of Quranic and Hadith Studies, University of Kashan, Kashan, Iran. saneipur@kashanu.ac.ir

Scientific article

Received: *2024/04/04*
Accepted: 2024/06/01

Abstract: *Ibn Hajar al-Asqalani is one of the most prominent Sunni scholars of rijāl (hadith narrators) in the 8th and 9th centuries AH. Among his significant works in the field of ʿilm al-rijāl (the science of hadith narrators) is Lisān al-Mīzān, which he wrote in response to Mīzān al-Iʿtidāl fī Naqd al-Rijāl by Shams al-Din al-Dhahabi. At first glance, one might assume that Lisān al-Mīzān is merely a supplement or addendum to al-Dhahabi's work; however, an examination of its content reveals that the author frequently critiques al-Dhahabi's statements. The primary question of this research is how al-Asqalani criticized al-Dhahabi's views and what methods he employed. Accordingly, the authors, seeking to answer this question, have analyzed Lisān al-Mīzān using a descriptive-analytical method and a library research approach. Their findings indicate that al-Asqalani employed various methods to critique al-Dhahabi's statements, including: referring to the original source used by al-Dhahabi; highlighting inconsistencies between al-Dhahabi's words and actions; providing evidence to counter some of al-Dhahabi's criticisms of hadiths; pointing out al-Dhahabi's neglect of the primary transmitter of a statement; clarifying al-Dhahabi's errors in distinguishing between narrators with similar names; exposing al-Dhahabi's oversight of textual corruptions (taṣḥīfāt) in the names of certain narrators; and explaining ambiguous biographical information presented by al-Dhahabi.*

Keywords: Al-Asqalani, *Lisān al-Mīzān*, Al-Dhahabi, *Mīzān al-Iʿtidāl*.
DOI: *10.22051/tqh.2024.46807.4155*
Publisher: Faculty of Theology, Alzahra University, Tehran, Iran

OPEN ACCESS CC BY NC ND

«تحقیقات علوم قرآن و حدیث»
سال۲۲، شماره۱، بهار۱۴۰۴، پیاپی ۶۵
شاپای الکترونیکی: 2476-616X

تبیین چگونگی و روش‌های عسقلانی در لسان المیزان بر رَد و نقد منقولات ذهبی در میزان‌الاعتدال

مهدی آذری فرد[۱] حمیدرضا فهیمی تبار[۲]
حسین ستار[۳] محمدحسن صانعی پور[۴]

۱.دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشکده ادبیات و زبان های خارجی دانشگاه کاشان. کاشان. ایران
https://orcid.org/0000-0002-6005-7426/ m.azarifard@grad.kashanu.ac.ir

۲.دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده ادبیات و زبان های خارجی دانشگاه کاشان. کاشان. ایران (نویسندهٔ مسئول) https://orcid.org/0000-0003-3290-3944/ fahimitabar@kashanu.ac.ir

۳.استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده ادبیات و زبان های خارجی دانشگاه کاشان. کاشان. ایران.
sattar@kashanu.ac.ir/ https://orcid.org/0000-0002-5501-5686

۴.دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده ادبیات و زبان های خارجی دانشگاه کاشان. کاشان. ایران.
saneipur@kashanu.ac.ir/ https://orcid.org/0000-0003-4284-524X

اطلاعات مقاله چکیده

صص: ۱-۲۴

مقاله: علمی پژوهشی

دریافت: ۱۴۰۳-۰۱-۱۶

پذیرش: ۱۴۰۳-۰۳-۱۲

ابن‌حجر عسقلانی از رجالیون شهیر اهل‌سنت در قرن هشتم و نهم هجری‌قمری است. از جمله آثار مهم او در حوزهٔ علم رجال، کتاب لسان‌المیزان می‌باشد که آن را ناظر برمیزان‌الاعتدال فی نقدالرجال شمس‌الدین ذهبی نگاشته است. هرچند در نگاه اول ممکن است تصور شود لسان‌المیزان تنها ذیل و مستدرکی بر کتاب ذهبی است؛ اما بررسیِ محتوای کتاب حاکی از آن است که مؤلف در نگارش لسان‌المیزان، در موارد متعددی به نقادی کلام ذهبی پرداخته است. اینکه عسقلانی چگونه و با چه شیوه‌هایی کلام ذهبی را نقد نموده، پرسش اصلی پژوهشِ‌فراروی است. بر این‌اساس، نویسندگان در پیِ پاسخ به این سؤال، با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد کتابخانه‌ای به کاوش در لسان‌المیزان پرداخته و به این نتیجه دست یافته‌اند که: عسقلانی در جهت نقادیِ کلام ذهبی، از روش‌های گوناگونی بهره برده است. روش‌هایی از قبیل: مراجعه به اصل منبعِ مورد استفادهٔ ذهبی؛ توجه به عدم تطابق گفتار و عمل ذهبی؛ ارائه دلیل جهت تضعیف برخی نقدهای ذهبی بر روایات؛ عدم توجه ذهبی به ناقل اصلی کلام؛ تبیین خطاهای ذهبی در تمییز راوی مشترک؛ آشکارسازی بی‌توجهیِ ذهبی بر وقوع تصحیفات در اسامیِ برخی راویان؛ تبیین اطلاعات رجالیِ مبهم ارائه شده از سویِ ذهبی.

کلیدواژه‌ها: *عسقلانی، لسان‌المیزان، ذهبی، میزان‌الاعتدال*

DOI: 10.22051/tqh.2024.46807.4155

ناشر دانشکده الهیات دانشگاه الزهرا، تهران، ایران

CC BY NC ND OPEN ACCESS

۱. مقدمه

شهاب‌الدین ابوالفضل احمدبن‌علی عسقلانی‌شافعی معروف به ابن‌حجردر سال ۷۷۳ قمری در مصر متولد و در سال ۸۵۲ قمری در همانجا وفات یافت. اهل‌سنت او را امام‌حافظان زمان خود در مصر و بلکه در دنیای اسلام دانسته‌اند. وی برای ملاقات با مشایخ حدیث و اخذ اجازه از آنان، به شهرهای متعدّد در داخل مصر و دیار شام و حجاز مسافرت‌کرد.حافظ ابوالفضل زین‌الدین عراقی از مهم‌ترین مشایخ ابن‌حجر بوده که تأثیر بسزایی در شخصیتعلمی او داشته است. هنگام وفاتِ عراقی به او گفته شد: چه کسی جانشین تو (از نظر مرتبۀعلمی) است؟ ابن‌حجر اولین فرد از افرادی است که عراقی نام می‌برد. حکایت شده که ابن‌حجر از آب زمزم نوشید تا به درجۀ ذهبی در حفظ برسد، پس به آن رسید و از آن نیز گذشت (سیوطی، ۱۴۰۳ق، ج۱، ص۵۵۲).

از دیگر مشایخ ابن‌حجر نیز می‌توان، عبدالله‌بن محمدبن محمدبن محمدبن سلیمان نیشابوری (م۷۹۰ق)، ابوالحسن نورالدین علی‌بن‌ابی‌بکر هیثمی(م۸۰۷ق) و ابوحفص عمربن‌رسلان‌بن‌نصیربن‌صالح بلقيني(م۸۰۵ق) را نام برد. ابن‌حجر شاگردان زیادی را نیز تربیت نمود که شمس‌الدین محمدبن‌عبدالرحمن‌بن‌محمد سخاوی(م۹۰۲ق)، که همیشه ملازم ابن‌حجر بود و کتابی به نام الجواهر والدرر فی‌ترجمة شیخ‌الاسلام ابن‌حجر در شرح حال استادش تالیف نموده است، از برجسته‌ترین آنان محسوب می‌گردد (سخاوی، بی‌تا، ج۲، ص۳۷؛ عسقلانی، ۱۴۱۵ق، ج۱، ص۱۰۳؛ سخاوی، ۱۴۱۶ق، ص۴۶).

عسقلانی از مکثرین تألیف قلمداد می‌شود که در علوم مختلف اسلامی کتاب‌های نفیسی را تألیف کرده است، به‌نحوی که هر یك مصدری مهم برای اهل‌سنت به شمار آمده‌اند؛ از جمله: در حدیث، کتاب فتح‌الباری بشرح صحیح‌البخاری؛ در مصطلح‌الحدیث، کتاب نخبةالفکر فی مصطلح أهل‌الأثر و نزهةالنظر و در علوم‌قرآن کتاب العجاب فی بیان‌الأسباب از آثار اوست. کتاب‌های الإصابة فی تمییزالصحابة، تهذیب‌التهذیب و لسان‌المیزان نیز از نگاشته‌های عسقلانی در علم‌رجال محسوب می‌شوند. عسقلانی در علم‌رجال از چنان فضیلتی نزد اهل‌سنت برخورداراست که

گفته شده بعد از وی، هیچ‌کس به مرتبهٔ او نرسیده است. سیوطی می‌گوید: باب حافظان حدیث و ائمهٔ جرح و تعدیل بعد از ابن‌حجر بسته شد و این علم به وی خاتمه یافت (سیوطی، ۱۴۰۳ق، ج۱، ص۵۵۲).

از میان مصادر پیش‌گفته، منبعی که پژوهش حاضر عهده‌دار کنکاش محتوایی آن است، کتاب لسان‌المیزان است. وی لسان‌المیزان را ناظر به کتاب میزان‌الاعتدال فی نقدالرجال ذهبی نگاشته است. روش ابن‌حجر در تألیف لسان‌المیزان بدین نحو است که شرح حال راویانی‌که مؤلفین صحیحین و یا سُنن اربعه از آنها نقل حدیث کرده‌اند و شرح‌حال آنها به تفصیل در تهذیب‌الکمال مزی آمده است را از کتاب میزان‌الاعتدال حذف و به جای آنها مستدرکات عراقی بر میزان‌الاعتدال را، با قرار دادن رمز «ذ» اضافه کرده است. همچنین مستدرکاتی نیز خود جمع‌آوری نموده و برای آنها رمز «ز» را قرار داده است.عسقلانی در موارد بسیاری بعد از نقل آنچه که ذهبی در شرح‌حال راویان گفته، مطالبی دیگر بر آن افزوده و برای تفکیك کلام خود از کلام ذهبی، ابتدا سخن ذهبی را با آوردن «إنتهی» به پایان برده و بعد مطالب خود را افزوده است (عسقلانی، ۱۳۹۰ق، ج۱، ص۴).

هرچند ممکن است تصور شود لسان‌المیزان تنها ذیل و مستدرکی بر کتاب ذهبی است، اما بررسیِ محتوای کتاب حاکی از آن است که مؤلف در نگارش لسان‌المیزان، در موارد متعددی به نقد کلام ذهبی نیز پرداخته است. عسقلانی در این‌راستا از روش‌های گوناگونی بهره برده است. روش‌هایی همچون: ۱.مراجعه به اصل منبعِ مورد استفادهٔ ذهبی؛ ۲.توجه به عدم تطابق گفتار و عمل ذهبی؛۳ .ارائه دلیل جهت تضعیف برخی نقدهای ذهبی بر روایات؛ ۴.عدم توجه ذهبی به ناقل اصلی کلام؛ ۵.تبیین خطاهای ذهبی در تمییز راوی مشترک؛ ۶.آشکارسازی بی‌توجهیِ ذهبی بر وقوع تصحیفات در اسامیِ برخی راویان و تبیین اطلاعات رجالیِ مبهم ارائه شده از سویِ ذهبی.

شایستهٔ توضیح است، جهت احصای کامل آنچه در این مقاله محور بحث قرار گرفته، لازم است تا کُل اثرِ عسقلانی مطالعه و تحقیق شود. از طرفی، از آنجا که حجم پژوهش‌حاضر فراتر از حدّ معمول نرود، از میان ۹ جلدِ لسان‌المیزان (۱۴۲۳ق)،

تنها به بررسی ۵ جلد ابتدایی آن پرداخته شده و شاید دستاوردهای حاصل از مطالعهٔ مجلدات باقیمانده را، در نوشتاری دیگر تقدیم حضور دانشیان و پژوهشگران حوزهٔ حدیث نماییم.

۲. پیشینهٔ تحقیق

آنچه در این جستار مد نظر بوده، بررسی و ارزیابی شیوه‌های عسقلانی در نقادی کلام ذهبی، با توجه به یکی از نگاشته‌های مهم رجالی او به نام لسان‌المیزان است. بر این‌اساس، با عنایت به نوع نگاهی که به لسان‌المیزان شده است، علی‌رغم کاوش‌های به عمل آمده توسط نویسندگان، اثری در این خصوص به عنوان پیشینهٔ تحقیق یافت نشد. لذا این پژوهش را می‌توان در شمار گام‌های نخست در موضوع خود دانست؛ اما در دیگر زمینه‌ها، می‌توان آثار مفیدی را حول محور لسان‌المیزان معرفی نمود. به عنوان نمونه:

یک: علی درستکار در پایان‌نامهٔ ارشد خود با عنوان «بررسی‌تشیع در میزان‌الأعتدال و لسان‌المیزان» (۱۳۸۰ش) فهرستی از رجال‌شیعه را بررسی نموده که در این دو مجموعه و توسط صاحبان این دو اثر شیعه معرفی شده‌اند و نیز رجالی را که تشیع آنان مشخص بوده ولی ذهبی و ابن‌حجر از آنان به عنوان شیعه یاد نکرده‌اند. به دنبال آن جنبه‌هایی از شخصیت ایشان نیز بررسی شده است.

دو: سید مُضرالحِلو در کتاب البیان‌عمّا فی لسان‌المیزان (۱۴۲۳ق) به مقایسهٔ بین مصادر اربعهٔ رجالی‌شیعی یعنی: اختیار معرفةالرجال کشی (زیسته در نیمه دوم قرن۳ و نیمه اول قرن۴ قمری)، رجال‌نجاشی(م۴۵۰ق)، رجال و نیز فهرست شیخ‌طوسی(م۴۶۰ق) و کتاب لسان‌المیزان عسقلانی (م۸۵۲ق) پرداخته است. محور بحث در این کتاب دربارهٔ رجالی است که ابن‌حجر از کتب امامیه نقل کرده، در حالی‌که در هیچ‌یک از مصادر امامیه از آن‌ها یاد نشده است و تنها خودش آن‌ها را بیان کرده است. مؤلف در این کتاب به بررسیِ نام ۱۸۱ نفر پرداخته و در این راستا، آنچه را ابن‌حجر از این کتب نقل کرده، در سه حالت دانسته است: ۱- آنچه که ابن‌حجر نقل کرده و در این کتب موجود است؛ ۲- آنچه که ابن‌حجر از یکی از

این کتاب‌ها نقل کرده و در آن‌ها موجود نیست، منتها در دیگر اصول‌اربعه یافت می‌شود؛ ۳- آنچه را که ابن‌حجر از این کتب نقل کرده و در هیچ‌یک از آن‌ها یافت نمی‌شود.

سه: محمدباقر ملکیان نیز در دو مقاله با عنوان «لسان‌المیزان و المصادر الرجالیة فی المدرسة الأمامیة» (۱۴۳۸ق و۱۴۳۹ق) که در شماره‌های ۱و۲ از مجلهٔ تراثنا و شبیه به اثرِ مُضرالحِلو به چاپ رسیده است، به استخراج منقولات عسقلانی در لسان‌المیزان از اصول اربعهٔ‌رجالی شیعه پرداخته، سپس ضمن مقایسه آن‌ها با محتوای کتبی که امروزه از این اصول در دست است، نشان داده که اثری از بسیاری از مطالبی که عسقلانی از این کتب نقل کرده، امروزه در اصول‌اولیه رجالی شیعه یافت نمی‌شود و یا به گونه‌ای متفاوت با گزارشِ عسقلانی بیان شده است. تفاوت کار ملکیان با الحِلو در این است که ملکیان دایرهٔ پژوهش را گسترش داده و به بیان اطلاعات ۵۳۲ راوی ذکر شده در لسان‌المیزان و مقایسهٔ آن با مصادر اولیهٔ رجالی‌امامیه پرداخته است، چه راویانی که منقولات عسقلانی از آن‌ها در مصادر چهارگانه رجالی با تفاوت موجود است و چه راویانی که منقولات عسقلانی از آنان در این کتب موجود نیست.

چهار: بکر سلیمان ابراهیم الزاملی در پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد خود با عنوان «تعقّبات الحافظ ابن‌حجر العسقلانی فی کتاب لسان‌المیزان علی الامام الذهبی فی کتاب میزان الاعتدال، دراسة نقدیة توثیقیة» (۱۴۳۹ق) به بیان برخی خطاها و استدراکات عسقلانی نسبت به منقولات ذهبی پرداخته و از آن‌ها با عبارت «تعقّبات» یاد کرده است. بر این‌اساس، زاملی در پژوهش خود به ذکر ۵۵ مسأله پرداخته و هر مسأله را در قالب پنج بخش ذکر کرده که عبارتند از: ۱. قول المتعقَبَ‌علیه(ذهبی)؛ ۲. قول المتعقِب(عسقلانی)؛ ۳. بیان موضوع‌مسأله؛ ۴. بررسی‌مسأله و ۵. خلاصة مسئلة. تعقبات در این جستار شامل مسائل متنوعی است مانند: نام راوی، نام شهر راوی، توثیق‌راوی و افتادن برخی عبارات در بعضی نسخ.

پنج: مهدی‌آذری‌فرد و حسین‌ستار نیز در مقاله‌ای با عنوان «بازپژوهی رجال‌کشی در لسان المیزان عسقلانی» (۱۴۰۲ش)، منقولات عسقلانی از

رجال‌کشی در لسان‌المیزان را استخراج و به مقایسهٔ آن‌ها با منقولات عسقلانی از ابن‌أبی‌طی حلبی(م۶۳۰ق) پرداخته‌اند و با ارائهٔ شواهدی تحلیلی، به این گزاره متمایل گشته‌اند که اصل کتاب رجال‌کشی نزد عسقلانی موجود بوده و این‌که او منقولات خود از رجال‌کشی را به‌واسطهٔ کتاب الحاوی فی رجال‌الامامیة ابن‌أبی‌طی نقل کرده باشد با ابهام مواجه است.

۳. راه‌های نقد عسقلانی بر کلام ذهبی

عسقلانی در کتاب لسان‌المیزان طرق متعددی را برای نقد کلام ذهبی در میزان‌الاعتدال پیموده است؛ از جمله:

۳- ۱. مراجعه به اصلِ منبع مورد استفادهٔ ذهبی

از جمله روش‌های عسقلانی در نقدکلام ذهبی، توجه او به منبع اصلیِ مورد استفادهٔ ذهبی است.بدین صورت که او تنها به کلام ذهبی بسنده نکرده، بلکه جهت سنجش گفتار او به مصدر اصلی مورد استفاده‌اش نیز رجوع نموده و با نقادی کلام ذهبی، در مواردی، ضعف را از چهرهٔ برخی راویان زدوده است. در زیر نمونه‌هایی از این دست ذکر شده است:

نمونهٔاول: عسقلانی ذیل نام «بِشربن‌عِصمةالمُزَنی» پس از نقل کلام ذهبی که در موردش آورده: [«قال أبوحاتم، مَجهول. قلتُ یقال لَه صُحبة، لکن لایصحّ خَبره»، یعنی «ابوحاتم گفته بِشر مجهول است. می¬گویم: گفته شده برای او هم‌نشینی (با پیامبر) بوده است ولی خبرش صحیح نیست»]، می‌گوید: [«و أما قول المُصنّف: إن أباحاتم قال: انه مَجهول، ففیه نَظر. فإن الّذی فی کتابِ ابن‌أبی‌حاتم: بِشربن‌عصمةالمُزَنی سمعتُ النبی یقول: خُزاعة منّی و أنا منهُم. روی‌عَنه کثیربن‌أفلح مولی أبی‌أیوب، مِن روایة محمدبن‌عبدالله عُتبةبن‌القراح عَن ابراهیم‌بن‌عطاء عَن کثیر، شیخ مجهول»، یعنی «در کلام ذهبی که گفته: اباحاتم بشر را مجهول دانسته، جای تأمل است. چراکه آنچه در کتاب ابن‌أبی‌حاتم آمده چنین است: بشربن‌عصمةالمزنی گفته از پیامبر(ص) شنیدم که می‌گفت: قبیله خزاعة از من و من از آنها هستم. این روایت را کثیربن‌أفلح مولی أبي‌أیوب از بشر روایت کرده است از طریق:

محمدبن‌عبدالله‌بن‌عُتبة‌بن‌قراح از إبراهیم‌بن‌عطاء از کثیر، شیخ مجهول»]. (عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج۲، ص۳۰۱).

عسقلانی در ادامه می‌گوید: [«و کأن قوله: شیخ مجهول، عائد إلی مُحمدبن‌عبدالله‌بن‌عُتبة و ممّا یؤیّده أن ابن‌عبدالبر قال فی الاستیعاب لما ذکر بشربن‌عصمة: فی‌إسناد حَدیثه شَیخ مَجهول»، یعنی «گویی کلامِ ابن‌أبی‌حاتم که گفته «شیخ‌مجهول»، به محمدبن‌عبدالله‌بن‌عُتبة بَرمی‌گردد و مؤیدش آن است که ابن‌عبدالبر در کتاب الاستیعاب، چون (پس از نقل روایت پیش‌گفته از او) نام بشربن‌عصمة را ذکر می‌کند، می‌گوید: در اسناد حدیث او شیخی مجهول قرار دارد»]. (همان، ج۲، ص۳۰۱؛ نیز نک: ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج۱، ص۱۷۰).

چنانچه ملاحظه گردید، عسقلانی با مراجعه به مصدر اصلی کلامِ ذهبی، یعنی کتاب الجرح والتعدیل ابن‌أبی‌حاتم و با سندشناسی، مجهول بودن بشر را رَد و قول ابن‌أبی‌حاتم را ناظر به روایِ دیگری دانسته؛ یعنی «محمدبن‌عبدالله‌بن‌عتبة» که در سند روایت منقول از بِشر واقع شده است و مؤید گفتارش را کلام ابن‌عبدالبر دانسته که در خصوص روایتِ بشربن عصمة از پیامبر(ص) گفته: در اسناد این روایت شیخی‌مجهول واقع شده است (همان، ج۱، ص۱۷۰).

هرچند که در کتاب الجرح والتعدیل، به فرد مجهول، بدون ذکر نام و تنها با عبارت «شیخ مجهول» اشاره شده و مشخص نیست که مراد بشربن‌عصمة است یا خیر، اما چون ذهبی مستقیم، بعد از ذکر نام بِشر، گفته: «قال ابوحاتم، مجهول» مشخص می‌شود که مقصودش مجهول معرفی نمودن بِشر است.

شاید گفته شود از کلام ابن‌عبدالبر نیز مشخص نیست که مراد از شیخ‌مجهول، محمدبن‌عبدالله‌بن‌عتبة باشد! اما باید توجه داشت که مراد ابن¬عبدالبر «بِشر» هم نمی‌تواند باشد؛ چراکه او کتابش را مختص معرفیِ صحابه پیامبر(ص) نگاشته نه افراد مجهول و نیز در ابتدای کتابش بر عدالت همه صحابه تأکید کرده است (همان، ج۱، ص۲).

نمونهٔدوم: عسقلانی ذیل نام «ابراهیم‌الکندی» پس از نقل کلام ذهبی که در موردش آورده: [«عن‌الشعبی. مَجهول»، یعنی: «ابراهیم از شعبی روایت کرده و مجهول است»]، می‌گوید: [«و لم أر فی النُسخة التی وقفتُ علیها مِن الجرح و التعدیل لفظةَ مجهول. و ذکره البخاری فلم‌یذکر فیه جرحاً و ذکره ابن‌حبان فی الثقات»، یعنی«در نسخه‌ای از کتاب الجرح والتعدیل که به آن واقفم، لفظ مجهول را ندیدم. بخاری نیز نام این راوی را ذکر کرده و در موردش جرحی را نیاورده است. ابن‌حبان نیز نام او را در کتاب الثقات ذکر کرده است»]. (عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج۱، ص۳۹۱).

در این مورد نیز عسقلانی با مراجعه به مصدر اصلی کلامِ ذهبی، یعنی کتاب الجرح والتعدیل ابن‌أبی‌حاتم، به نقد کلام او پرداخته و نشان داده که در این کتاب لفظ «مجهول» دربارهٔ راوی مورد نظر نیامده است (بنگرید به: ابن‌أبی‌حاتم، ۱۲۷۱ق: ج۲، ص۱۴۹). البته لازم به ذکر است که ذهبی ذیل عنوان ابراهیم الکندی، عبارت «کذلک» را آورده که بدین معناست: آنچه در خصوص راویِ قبل آمده، دربارهٔ این راوی نیز صدق می‌کند. راوی قبل «ابراهیم القرشی» است که ذهبی برای او تنها لفظ «مجهول» را آورده است (ذهبی، ۱۳۸۲ق، ج۱، ص۷۷).

این نکته نیز محتمل است که: کتاب الجرح والتعدیل دارای نسخه‌های متعددی بوده است و در نسخه‌ای که در دست ذهبی بوده، لفظ «مجهول» وجود داشته است. از کلام عسقلانی نیز تعدد نسخه‌های این کتاب برداشت می‌شود، آنجا که می‌گوید: در نسخه‌ای که من به آن واقفم، لفظ مجهول دیده نمی‌شود.

حال ممکن است این پرسش مطرح شود که: ذهبی لفظ مجهول را به کسی نسبت نداده است، پس عسقلانی چگونه این عبارت را منسوب به ابوحاتم رازی دانسته و در کتاب الجرح والتعدیل در پی آن بوده است؟. در پاسخ می‌گوییم: بدین جهت که خودِ ذهبی در میزان‌الاعتدال گفته: هر که را که در موردش بگویم «مجهول» و آن را به گوینده‌ای نسبت ندهم، آن قول ابوحاتم است (همان، ج۱، ص۶).

نمونهٔسوم: عسقلانی ذیل نام «اسحاق‌بن‌ناصح» پس از نقل کلام ذهبی که در موردش آورده: [«عَن قیس‌بن‌الربیع. قال احمد: کان مِن اَکذب النّاس. قال یَحیی

لَیس بشیء و قال أبوحاتم کذب علی قیس»، یعنی «اسحاق از قیس‌بن‌ربیع روایت کرده است. احمد گفته: اسحاق دروغگوترینِ مردم بود. یحیی در مورد او عبارت لیس بشیء را به‌کار برده و ابوحاتم نیز گفته: او بر قیس دروغ می‌بست»]، می‌گوید: [«و قد وقع لِلمؤلف هنا وَهم عجیب. و ذلک أن قولَ احمد المذکور، إنما هو فی إسحاق‌بن‌نَجیح المَلَطی و قد أعاده المؤلف فی‌ترجمة إسحاق‌بن‌نَجیح علی‌الصواب. و سبب‌الوَهم فیه: أن ترجمة ابن‌ناصح فی کتاب ابن‌أبی‌حاتم تلی ترجمة ابن‌نجیح، فانتقل بَصَر الناقل مِن‌ترجمة إلی ترجمة»، یعنی«برای ذهبی توهمی عجیب اتفاق افتاده است و آن اینکه: مطلبی را که از قول احمد آورده، دربارهٔ اسحاق‌بن‌نَجیح‌المَلَطی است (نَه اسحاق‌بن‌ناصح)که ذهبی آن را به درستی در معرفی ابن‌نجیح نیز ذکر کرده است. سبب این توهم این بوده که در کتاب ابوحاتم، ترجمهٔ اسحاق‌بن‌ناصح و اسحاق‌بن‌نَجیح، به صورت متوالی آمده است و چشم ناقل(ذهبی) از ترجمه‌ای به ترجمهٔ دیگر منتقل شده است»] (عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج۲، ص۷۹).

همانگونه که گذشت، عسقلانی با مراجعه به مصدر اصلیِ مورد استفادهٔ ذهبی، یعنی کتاب الجرح والتعدیل ابن‌أبی‌حاتم (ابن‌أبی‌حاتم، ۱۲۷۱ق، ج۲، ص۲۳۵)، به این مطلب پی می‌برد که ذهبی ترجمهٔ دو راوی یعنی «اسحاق‌بن‌ناصح» و «اسحاق‌بن‌نجیح» که اتفاقا به دنبال یکدیگر نیز ذکر شده‌اند را با یکدیگر خَلط کرده است. عسقلانی دلیل این اتفاق را به اصطلاح «پَرشِ‌چشم» ناقل در ذکر احوال یک راوی با راویِ بعدی یا قبلی آن دانسته که این خود نکته‌ای جالب توجه بوده و نمونه‌ای از خطاهای غیرعمدی در نگارش تألیفات‌کُهن محسوب می‌گردد که شاید به ندرت رخ می‌دهد.

۳- ۲. توجه به عدم تطابق گفتار و عمل ذهبی

از دیگر نقدهای عسقلانی بر ذهبی، عدم تطابق گفتار و عمل او در ذکر نام صحابه در میزان‌الاعتدال است. ذهبی در خطبهٔ آغازین کتاب میزان الاعتدال فی‌نقد الرجال می‌گوید: یک‌دسته از کسانی که در کتاب خود ذکر نکرده‌ام، صحابه هستند به جهت جلالت و بزرگی آنان و اینکه ضعف از جانب راویان آنان است نه خود ایشان (ذهبی،

۱۳۸۲ق، ج۱، ص۲). اما او در عمل (دانسته یا ندانسته) به ذکر نام برخی از صحابه در میزان الاعتدال پرداخته و آنان را افرادی مجهول و یا دارای روایاتی غیرصحیح معرفی کرده است. این مطلب با مبنای رجالیِ «عدالت صحابه» مخالف است که صحت و پذیرش بی‌چون و چرای گفتار صحابی از نگاه اغلب اهل‌سنت از جمله عسقلانی (عسقلانی: ۱۴۱۵ق، ج۱، ص۱۶۲؛ ابن‌کثیر، بی‌تا، ج۱، ص۱۸۱؛ آمدی، بی‌تا، ج۲، ص۹۱) را نتیجه می‌دهد. لذا عسقلانی ضمن اینکه به ذهبی انتقاد کرده که چرا خلاف گفتار خود عمل نموده و نام برخی صحابیان را در کتابش آورده است، پس از ذکر کلام‌ذهبی در خصوص این افراد، سعی بر آن داشته تا ضعف‌های وارده را از چهرهٔ آنان بزداید. در ادامه به ذکر نمونه‌هایی می‌پردازیم:

نمونهٔاول: عسقلانی ذیل نام «سلّام‌بن‌قیس» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«عَن‌الحسن و عَنه عَمروبن‌ربیعة، لا یعرفان. و قال البُخاری: لایصح حَدیثه» یعنی «سلّام از حسن روایت کرده و عمروبن ربیعة نیز از سلّام روایت کرده که هر دو ناشناخته‌اند و بخاری گفته: حدیث سلّام صحیح نیست»]، می‌گوید: [«فهذا صحابی، ما کان ینبغی لِلمصنّف أن یورد ترجمته. و کأن النُسخة التی رآها مِن الکامل ابن‌عدی، کان فیها عَن الحسن، لا عَن النبی، فظنّه من اتباع التابعین. و مع ذلک فوقع فیه فی‌الأصل تصحیف، و إنما هو سَلامةبن‌قَیصر یروی عنه عمروبن‌ربیعة»، یعنی«این فرد صحابی است و شایسته نبود ذهبی به ذکر او بپردازد. گویی در نسخه‌ای که از الکامل ابن‌عدی دیده، آمده است: سلّام از حسن روایت کرده نَه از پیامبر(ص) پس گمان برده او از اتباع تابعین باشد. با این وجود در میزان‌الاعتدال، در نام او تصحیف واقع شده است و در واقع نام او سلامةبن‌قیصر است که عمروبن‌ربیعة از او روایت کرده»]. (عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج۴، ص۱۰۱).

نمونهٔدوم: ابن‌حجر ذیل نام «عبدالله‌بن‌جَراد» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«مجهول. لایصحّ خَبره، لأنّه من روایة یَعلَی‌بن‌الأشدق(الراوی‌عنه) الکذّاب. قال‌ابوحاتم: لایعرف و لایصحّ خبره»، یعنی«عبدالله مجهول است و روایتش صحیح نیست چراکه یعلی‌بن‌أشدق که فردی کذّاب است از او روایت کرده است. ابوحاتم گفته: شناخته شده نیست و حدیث او صحیح نمی‌باشد»]، می‌گوید: [«قلتُ

و قد روی عنه غیرُ یَعلی و ماأدری لِمَ ذکره المؤلف، و لِمَ لاأکتفی بِذکر یَعلی علی قاعدته، مِن أنه لایذکر الصّحابه، لأنّ الضعف إنما جاء فیأحادیثهم من قِبَل الرّواة عَنهُم»، یعنی«غیر از یعلی، فرد دیگری نیز از عبدالله روایت کرده است و نمی‌دانم چرا ذهبی نام عبدالله را ذکر کرده و تنها به ذکر نام یعلی اکتفا نکرده است؟ چون خودش (در میزان‌الاعتدال) گفته: به ذکر نام صحابه نمی‌پردازد، چراکه ضعف در احادیث آنان از جانب راویانشان است نه خود آنان»]. (همان، ج۴، ص۴۴۷).

اینکه چرا ذهبی با وجود اینکه خود در خطبهٔ آغازین کتاب میزان‌الاعتدال وعده کرده به جهت جلالت و بزرگی صحابه و اینکه ضعف از جانب راویان آنان است نه خود ایشان، به ذکر نام آنان نپردازد (ذهبی، ۱۳۸۲ق: ج۱، ص۲)؛ اما در مقام عمل به ذکر نام برخی از صحابه پرداخته و آنان را افرادی مجهول و یا دارای روایاتی غیرصحیح معرفی کرده است، نکته‌ای قابل تأمل! است. آیا ذهبی در این خصوص مرتکب خطا و غفلت شده؟ و یا اینکه از صحابی بودن این افراد آگاهی نداشته؟ سؤالاتی است که ذهن را به خودمشغول می‌کند. اما آنچه را که به عنوان یک احتمال می‌توان ذکر کرد، آن است که: تعریف صحابی از منظر رجالیون اهل‌سنت متفاوت است. اگرچه علی‌رغم کاوش نویسندگان به تعریف صحابی از منظر ذهبی دست نیافتیم، اما دایرهٔ تعریف عسقلانی از صحابه، نسبت به دیگر دانشیان اهل‌سنت عام‌تر است (یثربی، ۱۳۹۰ش، ص۱۷و۱۸).

ابن‌حجر می‌گوید: صحیح‌ترین تعریفی که به آن دست یافتم این است که: صحابی کسی است که پیامبر(ص) را ملاقات کند، در حالی‌که به ایشان ایمان داشته باشد و با اعتقاد به اسلام چشم از جهان فروبندد و تفاوت نمی‌کند که ملاقات او با پیامبر(ص) طولانی باشد یا کوتاه؛ از پیامبر(ص) حدیثی روایت کند یا خیر؛ با آن حضرت در جنگی شرکت کرده باشد یا خیر؛ و هرکس که ایشان را دیده باشد، حتی اگر در مجلسی با ایشان ننشسته باشد و یا وی را به دلیل نابینایی ندیده باشد، صحابی است (عسقلانی، ۱۴۱۵ق، ج۱، ص۱۵۸). از این‌رو، شاید افرادی را که ذهبی در میزان‌الاعتدال ذکر کرده، از دیدگاه او صحابی قلمداد نمی‌شده‌اند.

۳-۳. ارائه دلیل جهت تضعیف برخی نقدهای ذهبی بر روایات

نقدحدیث در اصطلاح؛ شناسایی احادیث‌صحیح از احادیث‌ضعیف است (عمری، ۱۴۲۰ق، ص۱۱؛ أعظمی، ۱۴۱۰ق، ص۵) که به دو روشِ سندی و متنی صورت می‌گیرد (ادلبی، ۱۴۰۳ق، ص۳۱؛ أعظمی، ۱۴۱۰ق، صص۲۰-۲۱). ذهبی در مواردی ذیل عنوان یک راوی، نمونهای از احادیث او را نیز ذکر کرده و گاه به نقادی آن حدیث پرداخته است. اما عسقلانی نقدِ ذهبی را ضعیف و ناتمام دانسته و به نقد کلام ذهبی اقدام نموده است. نمونه‌های زیر از این قبیل هستند:

نمونۀاول: ابن‌حجر ذیل نام «الحُربن‌مالک» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«أتی بِخَبر باطل فقال: حدثنا شعبة عن أبی‌إسحاق عن أبی‌الأحوص عن عبدالله مرفوعا: مَن سَرّه أن یُحبّه الله و رَسولُه فَلیَقرأ فی المُصحف. و إنما اتُّخذت المصاحفُ بَعد النبی»، یعنی«خبر باطلی از حُر رسیده است. او از شعبه از أبواسحاق از أبوأحوص از عبدالله به صورت مرفوع نقل کرده: کسی که خشنود می‌گردد از اینکه خدا و رسولش او را دوست بدارند، پس مصحف را قرائت کند. همانا مصاحف بعد از(وفات) پیامبر(ص) جمع‌گردید»]. می‌گوید: [«و هذا التَعلیل ضَعیف. فَفِی الصَحیحین: أن النّبی نَهی أن یسافَرَ بالقرآن إلی أرضِ العدو، مخافَة أن یناوله العَدو. و ما المانع أن یکون‌الله أطلَع نبیّه علی أن أصحابه سَیتّخذون المَصاحف»، یعنی«این‌تعلیل ذهبی ضعیف است. (چراکه) در صحیحین آمده است: پیامبر(ص) از مسافرت با قرآن به سوی سرزمین دشمن، به دلیل ترس از دستیابی دشمن به آن، نهی‌فرمود. همچنین چه مانعی وجود دارد از اینکه خداوند پیامبرش را مطلع کرده باشد بر اینکه یارانش (پس از ایشان) مصاحفی را جمع آوری خواهند کرد»] (عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج۳، ص۱۱).

کلام ذهبی که گفته: «إنما اتُّخذت المصاحفُ بعد النبی» بوی نقدِ روایت رسیده از حُرّبن‌مالک را می‌دهد. در واقع می‌توان گفت: ذهبی محتوای روایت را با معیار «تاریخ» سنجیده و نتوانسته آن را بپذیرد؛ بدین‌گونه که او از لحاظ تاریخی گویا معتقد است مصاحف پس از وفات پیامبر(ص) جمع شده، بنابراین با توجه به محتوای روایتِ حُرّبن‌مالک، اینکه پیامبر(ص) در زمان حیات خود مسلمانان را تشویق به

قرائت مصحف کرده باشد، نمی‌تواند صحیح باشد، چراکه هنوز قرآن به شکل مصحف درنیامده بوده است.

لیکن عسقلانی با دیدگاه ذهبی موافق نیست و نقدِ ذهبی بر روایت را نپذیرفته است. ابن‌حجر محتوای روایت را از نگاه خود، با معیارهای «سنت‌قطعی» و «عقل» سنجیده است. از نظر ابن‌حجر محتوای روایت با احادیث وارده در صحیحین (که نزد اغلب اهل‌سنت صحیح قلمداد می‌شوند) مخالف نیست؛ زیرا در صحیحین آمده: پیامبر(ص) از مسافرت با قرآن به سوی سرزمین دشمن به دلیل ترس از دستیابی دشمن به آن نهی فرمود است. پس می‌توان نتیجه گرفت که مصاحفی در زمان حیات ایشان نیز وجود داشته است. همچنین از لحاظ عقلی نیز مانعی ندارد که خداوند رسولش را از رخدادی در آینده مطلع‌سازد و آن اینکه: اصحاب تو در آینده مصاحفی را جمع‌آوری خواهند کرد؛ از این‌رو، پیامبر(ص) اصحابش را به قرائت مصحف تشویق کرده، هرچند که این مصاحف پس از ایشان جمع‌آوری گردند.

نمونۀدوم: ابن‌حجر ذیل نام «اسحاق‌بن‌ابراهیم الإسرائیلی‌البَصری» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«عن حُمید، فیه‌نَظر. ذکره ابن‌عدی ثم قال: حَدثنا عبدالرحمان‌بن‌سلیمان و محمدبن‌جعفربن طَرخان و احمدبن‌محمدبن‌حرب قالوا: حدثنا اسحاق أبویعقوب الإسرائیلی حدثنا حُمید حدثنا أنس: أن رسول‌الله کان یطوف علی‌نسائه بِغُسل واحد. قال ابن‌عدی: أنا أرتاب فی‌لُقیّه حُمیداً. قلتُ صَدَق ابن‌عدی، فإن هذا حدّث بعد الأربعین و مئتین عن‌حُمید، و هذا محال»، یعنی«اسحاق از حُمید روایت کرده است. حدیث او ترک می‌شود. ابن‌عدی نام اسحاق را در کتابش ذکر و این روایت را از او آورده که: شنیدیم از عبدالرحمان‌بن‌سلیمان و محمدبن‌جعفربن طَرخان و احمدبن‌محمدبن‌حرب که گفته‌اند: شنیدیم از اسحاق أبویعقوب‌إسرائیلی از حُمید از أنس که گفته: پیامبر با انجام یک غسل، به همسرانش نزدیک می‌شد. ابن‌عدی سپس گفته است: من شک دارم اسحاق، حُمید را ملاقات کرده باشد. می‌گویم (ذهبی): ابن‌عدی راست گفته است، چراکه اسحاق بعد از ۲۴۰ سال از حُمید حدیث شنیده و این محال است»]، می‌گوید: [«و لا أدری لأیّ معنی یجزم بکون لُقِیّه حُمیداً محالاً؟ فإن حُمیداً مات بعد الأربعین و مئة، فلا استحاله

فی‌کون‌الانسان یعیش مئة و عشر سنین، فقد عاشها جماعة، و العَجب أن المُصنّف جَمَع جزءاً فیمن جاوز المئة مِن‌هذه الامّة، فَکیفَ باستحالة هذا»، یعنی «نمی‌دانم (ذهبی) چرا و به کدام معنا یقین پیدا کرده به اینکه محال است اسحاق، حُمید را ملاقات کرده باشد؟ اگر وفات حمید بعد از سال ۱۴۰ باشد، پس محال نیست که انسان ۱۱۰ سال زندگی کند، همچنان که گروهی زندگی کرده‌اند؛ و از ذهبی عجیب است که خود جزئی را نگاشته دربارهٔ افرادی از این امت که از ۱۰۰ سال عبور کرده‌اند، پس چگونه این(مورد) را محال می‌داند؟»]. (همان، ج۲، صص۲۷-۲۸).

در واقع ذهبی به نقد سندی روایت پرداخته است، چراکه او بر پایهٔ کلام ابن‌عدی که نسبت به ملاقات «اسحاق‌بن‌ابراهیم» و «حُمیدالطویل» شک کرده (ابن‌عدی، ۱۴۰۹ق، ج۱، ص۳۴۳)، معتقد است میان اسحاق و حُمید از لحاظ زمانی فاصله‌ای بسیار است و با این اوصاف، سند روایت«منقطع» می‌باشد. اما عسقلانی، نقد ذهبی را ناکافی دانسته و با توجه به سال وفات حُمید که ۱۴۰ قمری یا اندکی پس از آن (۱۴۲ یا ۱۴۳) ذکر شده (مزی، ۱۴۰۰ق، ج۷، ص۳۶۴)، بعید ندانسته که عمر اسحاق، قریب به ۱۱۰ سال بوده باشد و از آنجا که داشتن این مقدار عُمر برای انسان ممکن است، ملاقات اسحاق و حُمید را غیرممکن ندانسته است.

البته به این نکته نیز باید توجه کرد که: اگرچه تاریخ وفات اسحاق، ۲۴۵ یا ۲۴۶ قمری ذکر شده و با توجه به تاریخ وفات حُمید (۱۴۰ تا ۱۴۳ قمری) او می‌تواند طبق قول عسقلانی قریب به ۱۱۰ سال زندگی کرده باشد، اما تاریخ تولد اسحاق ۱۵۰ یا ۱۵۱ قمری می‌باشد (خطیب‌بغدادی، ۱۴۲۲ق، ج۷، ص۳۷۶؛ مزی، ۱۴۰۰ق، ج۲، ص۴۰۷)، از این‌رو، اسحاق هنگام وفات حُمید، اصلا هنوز به دنیا نیامده بوده است تا بتواند او را ملاقات کرده باشد. لذا شاید از این جهت است که، عسقلانی این احتمال را نیز ذکر کرده است که میان اسحاق‌بن‌ابراهیم و حُمید واسطه‌ای بوده که نام آن حذف شده است (عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج۲، صص۲۸-۲۷).

۳- ۴. عدم توجه ذهبی به ناقل اصلی کلام

عسقلانی در مواردی به ذهبی انتقاد کرده است که چرا کلام را به گویندهٔ اصلی آن منسوب نکرده، به نحوی که گمان می‌شود ذهبی در آن کلام تصرفی داشته است. به عنوان نمونه:

نمونهٔاول: ابن‌حجر ذیل نام «خالدبن‌أنس» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«خالدبن‌أنس عَن‌أنس‌بن‌مالک، لایُعرف و حَدیثه مُنکر جدّاً و هو: مَن أحیا سنّتی فقد أحبّنی و مَن أحبّنی کان مَعی فی الجَنّة. رواه بقیّة عَن عاصم‌بن‌سعید و هو مَجهول، عنه»، یعنی«خالدبن‌أنس از أنس‌بن‌مالک روایت کرده است. شناخته شده نیست و حدیث او جدّا منکر است و آن این است: هرکس سنت مرا زنده کند پس مرا دوست دارد و هرکس مرا دوست دارد، با من در بهشت خواهد بود. این روایت را بقیّة از عاصم‌بن‌سعید که فردی مجهول است از خالد روایت کرده است»]، می‌گوید: [«و قد تکرّر لذهبی فی هذا الکتاب، إیراد ترجمة الرّجل مِن کلام بَعض مَن تقدّم، فتارةً یورده کما هو، و تارةً یتصرّف فیه، و فی الحالَین لاینسُبه لِقائله. فیُوهم أنه من‌تصرّفه. و لیس بذلک جیّد منه، فإنّ النفس إلی‌کلام المتقدمین أمیلُ و أشدّ رُکوناً»، یعنی «ذهبی مکرّر در این کتاب (میزان‌الاعتدال) ترجمهٔ فردی را از کلام برخی متقدمین آورده است. گاهی شرح حال را همانگونه که بوده، آورده و گاهی در آن تصرف کرده است. در هر دو صورت، کلام را به گویندهاش نسبت نداده و لذا توهم میشود که در آن تصرف کرده است و این از سوی ذهبی کاری نیکو نیست چراکه قلب به سوی کلام متقدمین مایل‌تر و به آن بیشتر می‌گراید»] (همان، ج۳، ص۳۱۶).

نمونهٔدوم: ابن‌حجر ذیل نام «عبدالرحمان‌بن‌حَریزاللَیثی» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«عَن أبی‌حازم سَلمة، لایُعرف. و عنه محمدبن‌بشرالزاهد»، یعنی«عبدالرحمان از أبی‌حازم سَلمة روایت کرده است که شناخته شده نیست. محمدبن‌بشر زاهد نیز از عبدالرحمان روایت کرده است»]، می‌گوید: [«و هذا أخذه الذهبی مِن ضُعفاء العُقیلی و لَم‌یعزه لَه، کَعِدّة تراجم غیره، یأخذها مِن‌کلامهُ و یتصرّف فیها، و لایفی غالباً بما یُفیده العُقیلی»، یعنی«ذهبی این مطالب را از کتاب ضعفاء عقیلی گرفته و به خود او نسبت نداده است. همانند تعدادی از ترجمه‌های دیگر، که

از کلام عقیلی گرفته و در آن‌ها تصرف کرده است؛ و اغلب آنچنان که کلام عقیلی مفید واقع شده، گفتار ذهبی مفید واقع نشده است»] (همان، ج۵، ص۹۴).

عسقلانی معتقد است، شرح‌حالی را که ذهبی ذیل نام «خالدبن‌أنس» و «عبدالرحمان‌بن‌حَریزاللَیثی» آورده، توسط عُقیلی در کتاب الضعفاء ذکر شده است (همان، ج۳، ص۳۱۶؛ نیز نک: عقیلی، ۱۴۰۴ق، ج۲، ص۳ و۳۲۷)؛ درحالی‌که ذهبی این شرح‌حال را به گویندهٔ اصلی آن یعنی «عُقیلی» نسبت نداده است که از رجالیون متقدم (متوفای۳۲۲قمری) اهل‌سنت می‌باشد. ابن‌حجر عملکرد ذهبی در این خصوص را نیکو ندانسته، چراکه: ۱-گمان می‌شود ناقل کلام، خودِ ذهبی است؛ ۲- توهّم تصرف ذهبی در کلام دیگران نیز قوت می‌گیرد؛ ۳- آن‌گونه که کلام عُقیلی (برای‌مخاطب) مفید واقع شده، گفتار ذهبی مفید واقع نشده است. شاید بتوان از این گفتار عسقلانی، نادرستیِ آنچه که امروز از آن با عنوان «انتحال‌ادبی » یاد می‌شود را نتیجه گرفت .

۳- ۵. تبیین خطای ذهبی در تمییز راوی مشترک

از جمله مهمترین موضوعات در حوزهٔ علم‌رجال، تمییز راویان مشترک است. ذهبی در مواردی دقت نظر کافی را در شناساییِ راویان مشترک نداشته، لذا اطلاعات مربوط به دو راوی را در قالب یک عنوان بیان نموده است. از این‌رو، عسقلانی با شیوه‌های مختلفی به شناساییِ و تفکیک میان دو راویِ مشترک پرداخته و خطای‌ذهبی را در این خصوص آشکار ساخته است. به نمونه‌های ذیل توجه نمایید.

نمونه اول: ابن‌حجر ذیل نام «ابراهیم‌بن‌عُقبَة» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«عَن کبشة بنت‌کعب و عنه حمّادبن‌زید، لا‌یعرف. قال‌أبوحاتم: مَجهول»، یعنی«ابراهیم از کبشة دختر کعب روایت کرده و حمادبن زید نیز ازابراهیم روایت کرده است. ابراهیم شناخته شده نیست و ابوحاتم نیز در موردش گفته: مجهول‌است»]، می‌گوید: [«و قد خلط المؤلف هنا ترجمتَین، فَجعلهما واحدة. أما الرّاوی عَن کبشة فقال البخاری فی‌تاریخه: ابراهیم‌بن‌عُقبة أبورزام الراسبی البصری، سَمع‌عطاء، سَمع منه موسی‌بن‌اسماعیل. و قال لی‌مسدّد: حَدثنا ابراهیم‌بن‌عقبة، سَمع

کبشة بنت‌کعب. فأما الّذی روی عَنه حمّادبن‌زید، قال ابن‌أبی‌حاتم: ابراهیم‌بن‌عُقبة مولی أبی‌أُمامة روی عَن أبی‌أُمامة»، یعنی«ذهبی اینجا شرح‌حالِ دو راوی را با هم خَلط کرده و آن‌ها را یکی شمرده است. آن راوی (ابراهیم‌بن‌عُقبة) که از کبشة روایت کرده، ابراهیم‌بن عُقبة ابورزام راسبی بصری است که بخاری در کتاب تاریخ خود گفته: او از عطاء حدیث شنیده و موسی‌بن‌اسماعیل نیز از او حدیث شنیده است و مسدّد (نیز) به من گفته: ابراهیم از کبشة بنت‌کعب نیز حدیث شنیده است.و امّا آن راوی (ابراهیم‌بن‌عُقبة) که حمادبن‌زید از او حدیث شنیده (فرد دیگری‌است) که ابن‌أبی‌حاتم او را با نام ابراهیم‌بن‌عُقبة مولی أبی‌أُمامة، ذکر کرده است»] (عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج۱، ص۳۲۰).

همانگونه که گذشت، عسقلانی با شناساییِ «راوی» و «مروی‌عنه» ابراهیم‌بن‌عُقبة، که از جمله شیوه‌های تمییز راویان‌مشترک است، مشخص می‌نماید که ذهبی شرح حال دو راوی، که در نام و نامِ پدر، مشترک هستند را با یکدیگر ادغام و تحت عنوان یک راوی، ذکر کرده است.

نمونۀدوم: ابن‌حجر ذیل نام «اسحاق‌بن‌خالدبن‌یزید البالِسی» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«روی حدیث مُنکر یدلّ علی‌ضَعفه، قاله أبواحمدبن‌عدی، قال: و لَم‌یتّفق لی إخراج‌شیء مِن‌حدیثه. قلتُ هوالّذی یروی عن‌أبیه»، یعنی«ابن‌عدی گفته: حدیث منکری نقل کرده که بر ضعفش دلالت می‌کند و برایم یقین وجود ندارد که چیزی از حدیث او را نقل کنم. می‌گویم (ذهبی): او همانی است (یعنی راویِ قبلی و هم‌نامِ اسحاق‌بن‌خالد) که از پدرش نقل حدیث کرده است»]، می‌گوید: [«قد تبیّن لِلمؤلف أنّهما واحد و هو خلاف الصواب. وَالحق أنّهما اثنان مِن طَبقتین، ذکرهما ابن‌حبان فی‌الثقات جمیعاً»، یعنی«برای ذهبی آشکار شده که این دو راوی، یکی هستند. درحالی‌که (این‌مطلب) نادرست است. صحیح آن است که آنان دو نفر هستند از دو طبقه، که ابن‌حبان نام هر دوی آن‌ها را در کتاب الثقات ذکر کرده است»] (همان، ج۲، صص۵۵-۵۶).

در نمونهٔ فوق نیز، ذهبی معتقد است که «اسحاق‌بن‌خالدبن یزید بالِسی» با راویِ قبلی که هم نامِ اوست، یعنی «اسحاق‌بن‌خالد» یکی هستند. اما عسقلانی با اشاره به اینکه این دو راوی، از دو طبقهٔ مجزّا هستند، یکی دانستن آنان را نپذیرفته است.

۳- ۶. آشکارسازی بی‌توجهیِ ذهبی بر وقوع تصحیفات در اسامی برخی راویان

عسقلانی در مواردی با آشکارنمودن وقوع تصحیف در نام یک راوی و یا متن روایت رسیده از او، به نقد کلام ذهبی پرداخته است. کشف این تصحیفات از سوی ابن‌حجر، در مواردی از اهیمت بسزائی برخوردار است. به عنوان نمونه،گاه ذهبی در خصوص یک راوی اطلاعاتی را به نقل از برخی رجالیون بیان کرده که نشان از ضعف آن راوی دارد. این درحالی است که در نام راویِ مورد نظر تصحیف رخ داده و در واقع ضعف متوجه فرد دیگری است. گاهی نیز ذهبی روایتی را از یک راوی ذکر کرده است که در متن آن تصحیفی رخ داده که مخالف سیرهٔ پیامبر(ص) و مسلمین می‌باشد و ممکن است چهره‌ی اسلام را مخدوش نماید، درحالی‌که ذهبی خواننده را از وقوع این تصحیف مطلع نساخته‌است. از این‌رو عسقلانی با دقت نظر، به کشف این‌گونه تصحیفات پرداخته است. به نمونه‌های ذیل توجه‌نمایید.

نمونهٔاول: ابن‌حجر ذیل نام «ابراهیم‌بن‌العلاء أبوهارون الغَنوی» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«عن حِطّان الرَّقاشی، وثّقه جَماعة وَ وهّاه شعبة فیما قیل، و لم‌یَصِحّ. و قد وثّقه یحیی‌بن‌معین»، یعنی«او از حطان‌الرقاشی روایت کرده است. جماعتی او را توثیق کرده‌اند. گفته شده شُعبه او را بسیار ضعیف دانسته، ولی (این‌مطلب) صحیح نیست. یحیی‌بن‌معین او را توثیق کرده است»]، می‌گوید: [«وأما قول المؤلف: وهّاه‌شعبة، لاأصل لِذلک عَن شعبة، و إنّما قال ابن‌الجوزی فی‌الضعفاء له: قال‌شعبة: لأن أُقَدّم فتُضربَ عُنقی، أحبّ إلیّ من أن أقول: حدثنا أبوهارون الغنوی. و هذا خطأ نشأ عن‌تصحیف و انّما هو أبوهارون العبدی و هو عُمارة‌بن‌جُوین، مجمع علی‌ضعفه. و قد نقل ابن‌الجوزی هذا القول عن شعبة فی‌ترجمة أبی‌هارون‌العبدی أیضاً و هو الصواب»، یعنی«قول ذهبی که گفته: نقل از شُعبه که او را بسیار ضعیف دانسته است، در اصل کلامِ شعبه نیست، بلکه ابن‌جوزی در کتاب الضعفاء از قول

شعبه گفته: اگر گردنم را بزنی برایم دوست داشتنی‌تر است از اینکه بگویم: شنیدیم از أبوهارون الغَنوی. این خطا از تصحیف ناشی شده است. چراکه راوی در اصل، أبوهارون العبدی یعنی عُمارةبن‌جُوین می‌باشد که بر ضعفش اجماع است. (شاهد آنکه) ابن‌جوزی این قولِ شعبه را به درستی در ترجمۀ أبوهارون‌العبدی نیز آورده است»] (همان، ج۱، ص۳۲۳؛ نیز نک: ابن‌جوزی، ۱۴۰۶ق: ج۱، ص۴۲ و ج۲، ص۲۰۳).

همانگونه که از کلام فوق مشخص شد، ابن‌حجر آشکار ساخت که در نام راوی تصحیفی واقع شده است و آنکه از قول شُعبه ضعیف خوانده شده در واقع «أبوهارون العبدی» است نه «أبوهارون الغَنوی».

نمونۀدوم: ذهبی ذیل نام «احمدبن‌الحارث الغَسانی» روایتی را از احمد از أم‌الأزهر از سدرة از عایشة آورده که گفته: «نَهی رسول الله عَن حَرق التوراة و أن تُقصَع القَملة بالنّواة». عسقلانی پس از نقل کلام ذهبی می‌گوید: آنچه در متن صحیح است بدون شک عبارت «أن حَرق النّواة» است و لفظ «التوراة» تصحیف است (عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج۱، ص۴۲۳).

عسقلانی در واقع با آشکار ساختن این تصحیف، قصد داشته تا چهرۀ اسلام و مسلمانان را از انجام فعلی ناروا مبرّا سازد. چراکه از روایتی که ذهبی از احمدبن‌الحارث آورده، این‌مطلب برداشت می‌شود که: مسلمانان به سوزاندن تورات اقدام نموده‌اند، از این رو پیامبر(ص) آنان را از این کار نهی کرده است .

۳- ۷. تبیین اطلاعات رجالیِ مبهم ارائه شده از سوی ذهبی

ذهبی در مواردی اطلاعات مبهمی را در خصوص یک راوی ارائه داده، به‌نحوی که مراد و مقصود او بر خواننده پوشیده مانده است؛ لذا عسقلانی در برخورد با اینگونه موارد به تبیین این اطلاعات همت‌گمارده است. ذیلا به ذکر نمونه‌ای می‌پردازیم.

عسقلانی ذیل نام «أیوب‌بن‌أبی‌امامةبن‌سهل المدنی» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«مُنکر الحَدیث، قاله الأزدی. قلتُ: الضَعف مِن قِبَل صاحبه»،

یعنی«أزدی گفته او منکرالحدیث است. اما من می‌گویم ضعف از جانب هم‌نشین اوست»]. می‌گوید: [«و صاحبُهُ الذی أشار إلیه الذهبی، هو: أبومَعشر السِّندی»، یعنی«هم‌نشین او که ذهبی به آن اشاره کرده أبومَعشرالسِندی است» (همان، ج۲، ص۲۳۵).

همانگونه که گذشت، ذهبی معتقد است که ضعف کلامِ«أیوب‌بن‌أبی‌امامة» به واسطهٔ فرد دیگری است. اما ذهبی (خواسته یا ناخواسته) به معرفی این فرد نپرداخته، بدین جهت نام او بر ذهن خواننده پوشیده مانده است. اما عسقلانی با معرفی آن فرد به تبیین کلام ذهبی پرداخته و اطلاعات مبهم در خصوص راوی را برای خواننده آشکار ساخته است .

نتیجه‌گیری

آنچه که در جستار حاضر به آن دست یافتیم بیانگر این مطلب است که: لسان‌المیزان عسقلانی تنها ذیل و مستدرکی بر کتاب میزان‌الاعتدال فی‌نقدالرجال ذهبی قلم‌داد نمی‌شود؛ بلکه کاوش در محتوای لسان‌المیزان حاکی از آن است که عسقلانی به‌طور جدّی درنقادی عملکرد و کلام ذهبی در میزان‌الاعتدال کوشیده است. این‌که عسقلانی در پیِ تحقق هدف خود از چه شیوه‌هایی بهره برده، پرسش اصلی پژوهش فراروی بود. از این‌رو، در پیِ پاسخ به این پرسش پنج‌جلد نخست لسان‌المیزان را از نظر گذراندیم و به این نتیجه دست یافتیم که: عسقلانی با مراجعه به منبع اصلی منقولات ذهبی نشان داد که او گاهی در نقل از منبع مورد استفادهٔ خود، دقت کافی را نداشته و نیز به آنچه که در مقدمهٔ میزان‌الاعتدال مبنی بر عدم ذکر نام صحابه وعده داده، در عمل پای‌بند نبوده است. عسقلانی در پاره‌ای از موارد نقدهای ذهبی به برخی روایات را سُست و در مواردی نیز منقولات ذهبی از دیگر دانشمندان را منسوب به گویندهٔ اصلی آن نمی‌داند، به نحوی که گمان می‌شود ذهبی در آن کلام دخل و تصرفی داشته است. همچنین عسقلانی در مواردی نشان داده که چگونه ذهبی در تمییز راویان مشترک به خطا رفته و به وقوع تصحیف در نام راوی بی‌توجهی کرده است. تبیین ابهام در خصوص اطلاعاتی که ذهبی از برخی راویان به‌دست داده نیز اقدام دیگر عسقلانی در این راستا محسوب می‌گردد.

- **منابع**

۱. آذری‌فرد، مهدی؛ ستار، حسین (۱۴۰۲ش). بازپژوهی رجال‌کشی در *لسان المیزان* عسقلانی، ***علوم‌حدیث***، ۲۸(۲)، ص۹۷-۷۱.

DOI: 10.22034/hs.2022.50191.3144

۲. آمدی، ابوالحسن (بی‌تا). ***الاحکام فی اصول الاحکام***، بیروت: المکتب الاسلامی.

۳. ابن‌أبی‌حاتم، عبدالرحمان (۱۲۷۱ق). ***الجرح و التعدیل***، بیروت: داراحیاء التراث العربی.

۴. ابن‌جوزی، عبدالرحمان‌بن‌علی (۱۴۰۶ق). ***الضعفاء و المتروکین***، بیروت: دار الکتب العلمیة.

۵. ابن‌حجرعسقلانی، احمدبن‌علی(۱۴۱۵ق). ***الاصابة فی تمییز الصحابة***، تحقیق: علی‌محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیة.

۶. _____ (۱۴۲۳ق). ***لسان المیزان***، بیروت: دارالبشائر الاسلامیة.

۷. ابن‌عدی، عبدالله (۱۴۰۹ق). ***الکامل فی ضعفاء الرجال***، چاپ۳، بیروت: دار الفکر.

۸. ابن‌عبدالبر، یوسف‌بن‌عبدالله (۱۴۱۲ق). ***الاستیعاب فی معرفة الاصحاب***، بیروت: دار الجیل.

۹. ابن‌کثیر، اسماعیل‌بن‌عمر(بی‌تا). ***اختصار علوم الحدیث***، بیروت: دار الکتب العلمیة.

۱۰. ادلبی، صلاح‌الدین‌بن‌احمد (۱۴۰۳ق). ***منهج نقد المتن عند علماء الحدیث النبوی***، بیروت: دار الآفاق الجدیدة.

۱۱. اعظمی، محمدمصطفی (۱۴۱۰ق). ***منهج النقد عند المحدّثین***، ریاض: مکتبة الکوثر.

۱۲. جدیدی نژاد، محمدرضا(۱۳۹۷ش). ***دانش رجال از دیدگاه اهل سنت***، چاپ۲، تهران: نشر دارالحدیث.

۱۳. حلو، مُضر(۱۴۲۳ق). ***البیان عما فی لسان المیزان***، قم: مجمع الذخائرالاسلامیة.

۱۴. خطیب بغدادی، احمدبن‌علی(۱۴۲۲ق). ***تاریخ بغداد***، بیروت: دارالغرب الاسلامی.

۱۵. درستکار، علی(۱۳۸۰ش). ***بررسی تشیع در میزان الأعتدال و لسان المیزان***، پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد، تهران: دانشگاه امام‌صادق(ع)، دانشکده الهیات و معارف اسلامی.

۱۶. ذهبی، شمس‌الدین(۱۳۸۲ق). ***میزان الاعتدال فی نقد الرجال***، بیروت: دارالمعرفة للطباعة و النشر.

۱۷. زاملی، بکرسلیمان‌ابراهیم(۱۴۳۹ق). «***تعقّبات الحافظ ابن‌حجر العسقلانی فی کتاب لسان المیزان علی الامام الذهبی فی کتاب میزان الاعتدال، دراسة نقدیة توثیقیة***»، پایان‌نامهٔ کارشناسی‌ارشد، دانشگاه الأزهر، غزة: دانشکده‌الشریعة.

۱۸. سخاوی، محمدبن‌عبدالرحمان(بی‌تا). ***الضوء اللامع لأهل القرون التاسع***، بیروت: دار مکتبة الحیاة.

۱۹. _____ (۱۴۱۶ق). ***الجواهر و الدّرر فی ترجمة شیخ الاسلام ابن‌حجر***، قاهره: المجلس الأعلی للشئون الاسلامیّة.

۲۰. سیوطی، جلال‌الدین(۱۴۰۳ق). ***طبقات الحفاظ***، بیروت: دار الکتب العلمیة.

۲۱. عطائی نظری، حمید(۱۴۰۰ش). انتحال از خویشتن با اقتباس از دیگران، ***آئینه پژوهش***، شماره ۱۸۹، صص۳۶۲-۳۱۵.

۲۲. عقیلی، محمدبن عمرو(۱۴۰۴ق). ***الضعفاء الکبیر***، بیروت: دار المکتبة العلمیّة.

۲۳. عمری، محمدعلی‌قاسم(۱۴۲۰ق). ***دراسات فی منهج النقد عند المحدثین***، اردن: دار النفائس.

۲۴. مزی، یوسف‌بن‌زکی(۱۴۰۰ق). ***تهذیب الکمال***، بیروت: مؤسسة الرسالة.

۲۵. ملکیان، محمدباقر(۱۴۳۸ق). لسان المیزان و المصادر الرجالیة فی المدرسة الأمامیة، ***تراثنا***، ۳۳(۱)، صص ۲۷-۸۳.

۲۶. ملکیان، محمدباقر (۱۴۳۹ق). لسان‌المیزان و المصادر الرجالیة فی المدرسة الأمامیة، ***تراثنا***، ۳۴(۲) ، صص ۴۴-۸۰.

۲۷. یثربی، محمد (۱۳۹۰ش). ***سیری در آیات ولایت و امامت***، چاپ ۲، قم: نشر علامه بهبهانی.

Refrences

The Holy Quran

1. Ibn Abī Ḥātim, ʿAbd al-Raḥmān (1271 AH). *al-Jarḥ wa al-Taʿdīl*. Bayrūt: Dār Iḥyāʾ al-Turāth al-ʿArabī. [In Arabic]
2. Ibn al-Jawzī, ʿAbd al-Raḥmān ibn ʿAlī (1406 AH). *al-Ḍuʿafāʾ wa al-Matrūkīn*. Bayrūt: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyya. [In Arabic]
3. Ibn ʿAdī, ʿAbd Allāh (1409 AH). *al-Kāmil fī Ḍuʿafāʾ al-Rijāl*. 3rd ed. Bayrūt: Dār al-Fikr. [In Arabic]
4. Ibn ʿAbd al-Barr, Yūsuf ibn ʿAbd Allāh (1412 AH). *al-Istīʿāb fī Maʿrifat al-Aṣḥāb*. Bayrūt: Dār al-Jīl. [In Arabic]
5. Ibn Kathīr, Ismāʿīl ibn ʿUmar (n.d.). *Ikhtiṣār ʿUlūm al-Ḥadīth*. Bayrūt: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyya. [In Arabic]
6. Adlabī, Ṣalāḥ al-Dīn ibn Aḥmad (1403 AH). *Manhaj al-Naqd al-Matn ʿinda ʿUlamāʾ al-Ḥadīth al-Nabawī*. Bayrūt: Dār al-Āfāq al-Jadīda. [In Arabic]
7. Azarifard, M., & sattar, H. (2023). The Reinvestigation of Rijal Al-Kashi in Lisan Al-Mizan Asqalani. *Ulum-i Hadith*, *28*(2), 71-97. doi: 10.22034/hs.2022.50191.3144 [In Persian]
8. Aʿẓamī, Muḥammad Muṣṭafā (1410 AH). *Manhaj al-Naqd ʿinda al-Muḥaddithīn*. Riyāḍ: Maktabat al-Kawthar. [In Arabic]
9. Āmidī, Abū al-Ḥasan (n.d.). *al-Aḥkām fī Uṣūl al-Aḥkām*. Bayrūt: al-Maktab al-Islāmī. [In Arabic]
10. Jadidi Nejad, Muḥammad Reza (1397 SH). *Dānish-i Rijāl az Dīdgāh-i Ahl-i Sunnat*. 2nd ed. Tehran: Nashr-i Dār al-Ḥadīth. [In Persian]
11. Ḥalw, Muḍir (1423 AH). *al-Bayān ʿammā fī Lisān al-Mīzān*. Qom: Majmaʿ al-Dhakhāʾir al-Islāmiyya. [In Arabic]
12. Khaṭīb al-Baghdādī, Aḥmad ibn ʿAlī (1422 AH). *Tārīkh Baghdād*. Bayrūt: Dār al-Gharb al-Islāmī. [In Arabic]
13. Durustkār, ʿAlī (1380 SH). "Barrasī-yi Tashayyuʿ dar Mīzān al-Iʿtidāl wa Lisān al-Mīzān". MA Thesis. Dānishgāh-i Imām Ṣādiq (AS), Faculty of Theology and Islamic Studies. [In Persian]
14. Dhahabī, Shams al-Dīn (1382 AH). *Mīzān al-Iʿtidāl fī Naqd al-Rijāl*. Bayrūt: Dār al-Maʿrifa li-Ṭibāʿa wa al-Nashr. [In Arabic]
15. Zāmlī, Bakr Sulaymān Ibrāhīm (1439 AH). "Taʿaqqubāt al-Ḥāfiẓ Ibn Ḥajar al-ʿAsqalānī fī Kitāb Lisān al-Mīzān ʿalā al-Imām al-Dhahabī fī Kitāb Mīzān al-Iʿtidāl, Dirāsa Naqdiyya

Tawthīqiyya". MA Thesis. Jāmiʿat al-Azhar Ghazza, Faculty of Sharīʿa. [In Arabic]

16. Sakhāwī, Muḥammad ibn ʿAbd al-Raḥmān (n.d.). *al-Ḍawʾ al-Lāmiʿ li-Ahl al-Qurūn al-Tāsiʿ*. Bayrūt: Dār Maktabat al-Ḥayāt. [In Arabic]
17. Sakhāwī, Muḥammad ibn ʿAbd al-Raḥmān (1416 AH). *al-Jawāhir wa al-Durar fī Tarjamat Shaykh al-Islām Ibn Ḥajar*. al-Qāhira: al-Majlis al-Aʿlā li-l-Shuʾūn al-Islāmiyya. [In Arabic]
18. Suyūṭī, Jalāl al-Dīn (1403 AH). *Ṭabaqāt al-Ḥuffāẓ*. Bayrūt: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyya. [In Arabic]
19. ʿAsqalānī, Aḥmad ibn Ḥajar (1415 AH). *al-Iṣāba fī Tamyīz al-Ṣaḥāba*. Ed. ʿAlī Muḥammad Muʿawwaḍ. Bayrūt: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyya. [In Arabic]
20. ʿAsqalānī, ʿAlī ibn Ḥajar (1423 AH). *Lisān al-Mīzān*. Bayrūt: Dār al-Bashāʾir al-Islāmiyya. [In Arabic]
21. Ataei Nazari, H. (2021). Self-Plagiarism by Adaptation from Others! *The Quarterly Journal Ayeneh-ye-Pazhoohesh*, *32*(189), 315-362. doi: 10.22081/jap.2021.71425 [In Persian]
22. ʿUqaylī, Muḥammad ibn ʿAmr (1404 AH). *al-Ḍuʿafāʾ al-Kabīr*. Bayrūt: Dār al-Maktaba al-ʿIlmiyya. [In Arabic]
23. ʿUmarī, Muḥammad ʿAlī Qāsim (1420 AH). *Dirāsāt fī Manhaj al-Naqd ʿinda al-Muḥaddithīn*. Urdun: Dār al-Nafāʾis. [In Arabic]
24. Mizzī, Yūsuf ibn Zakī (1400 AH). *Tahdhīb al-Kamāl*. Bayrūt: Muʾassasat al-Risāla. [In Arabic]
25. Malkiyān, Muḥammad Bāqir (1438 AH). "Lisān al-Mīzān wa al-Maṣādir al-Rijāliyya fī al-Madrasa al-Imāmiyya". *Turāthunā* 1: 27-83. [In Arabic]
26. Malkiyān, Muḥammad Bāqir (1439 AH). "Lisān al-Mīzān wa al-Maṣādir al-Rijāliyya fī al-Madrasa al-Imāmiyya". *Turāthunā* 2: 44-80. [In Arabic]
27. Yathribī, Muḥammad (1390 SH). *Sayrī dar Āyāt-i Wilāyat wa Imāmat*. 2nd ed. Qom: Nashr-i ʿAllāma Bihbahānī. [In Persian]